جلسه 606

دوشنبه 12/02/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

اقسام القطع الموضوعی

بحث راجع به اقسام قطع هست.

مرحوم آخوند فرموده اند: ما پنج قسم قطع داریم:

قطع طریقی محض

قطع موضوعی من حیث أنه طریق

قطع موضوعی من حیث أنه صفة نفسانیة خاصة.

و این دو قسم اخیر هر کدام تارة تمام الموضوع هستند برای حکم شرعی، سواء صادف الواقع أم لا، وتارة جزء الموضوع هستند یعنی شرط هست اصابت قطع به واقع. اگر قطع مصیب به واقع نبود حکم بر آن مترتب نشود.

پس این قطع موضوعی عملا می شود چهار قسم، قطع موضوعی من حیث أنه طریق الی الواقع، که تارة تمام الموضوع اخذ می شود برای حکم و تارة جزء الموضوع. قطع موضوعی من حیث أنه صفة خاصة هم تارة تمام الموضوع اخذ می شود واخری جزء الموضوع والجزء الآخر هو ثبوت الواقع و اصابة القطع للواقع.

در مقابل این نظر، دو نظر دیگر وجود دارد:

یکی نظر محقق اصفهانی ره و وافقه المحقق الایروانی است، که اصلا ما قطع موضوعی صفتی نداریم. انقسام قطع به قطع موضوعی من حیث الطریقیة و من حیث الصفتیة غلط هست. ولذا عملا اقسام قطع می شود سه تا:

قطع طریقی محض.

قطع موضوعی من حیث أنه طریق تمام الموضوع.

قطع موضوعی من حیث أنه طریق جزء الموضوع.

اما قطع موضوعی من حیث الصفتیة به نظر این دو بزرگوار ما نداریم و محال است تصور آن.

نظر دوم به عنوان اشکال به صاحب کفایه در این تقسیم بندی پنجگانه قطع، نظر محقق نائینی و مرحوم آقای خوئی است، که فرموده اند: ما از این پنج قسم صاحب کفایه یک قسمش را قبول نداریم، وآن قطع موضوعی من حیث أنه طریق بخواهد تمام الموضوع باشد، این محال است. چون از یک طرف می گوئید لحاظ شده است قطع در مقام موضوع بودن برای حکم شرعی، مثل إذا قطعت بأن مایعا خمر فلاتشربه، این قطع موضوع قرار گرفته است برای حرمت شرب به لحاظ اینکه کاشف هست از واقع. از آن طرف می گوئید چه واقع باشد چه نباشد فرقی نمی کند. یعنی کاشف بودن از واقع را هم اخذ می کنید و هم رفض می کنید می گوئید جهل مرکب هم بود اشکالی ندارد. خب جهل مرکب که کاشف از واقع نیست، تخیل کشف است ونه کشف. طریق به واقع نیست، مضل است نسبت به رسیدن به واقع، ونه طریق هادی الی الواقع.

پس معنا ندارد شما از یک طرف بگوئید قطع موضوع قرار گرفته برای حکم شرعی وتمام الموضوع است، چه واقعی باشد چه نباشد این حکم مترتب است، إذا قطعت بکون مایع خمرا فلاتشربه سواء کان خمرا أم لا. از آن طرف می گوئید ما این قطع به خمریت را از حیث اینکه واقع نما است طریق به واقع است کاشف از واقع است لحاظ کردیم، این یعنی واقع را در نظر گرفتید. این با تمام الموضوع شدن قطع سازگار نیست.

ولذا این دو بزرگوار محقق نائینی و آقای خوئی وتبعهما شیخنا الاستاذ قدهم فرموده اند ما چهار قسم قطع داریم، قطع موضوعی طریقی تمام الموضوع معقول نیست.

اما قسم اول یعنی قطع طریقی محض را بحث کنیم، بعد برسیم به اشکال محقق اصفهانی که گفت قطع موضوعی صفتی معقول نیست و بعد به اشکال محقق نائینی برسیم که فرمود قطع موضوعی طریقی نمی تواند تمام الموضوع باشد.

قطع طریقی محض: آن چیزی است که اصلا در ثبوت حکم واقعا هیچ دخلی ندارد، طریق محض است. حالا گاهی در خطاب اصلا اخذ نمی شود، الخمر حرام، إذا طلع الفجر فصم، عقل می گوید قطع به طلوع فجر مثلا این کاشف از وجوب صوم است.

گاهی قطع در خطاب اخذ می شود ولکن استظهار می شود که اخذ القطع فی الخطاب اثباتا ولی دخیل در موضوع حکم ثبوتا نیست. شارع صرفا این قطع را که در خطاب اخذ کرد من حیث أنه طریق محض الی موضوع الحکم الواقعی بلا أیّ دخل لهذا القطع فی ثبوت الحکم الواقعی بود.

مرحوم آقای خوئی فرموده: ظاهر عرفی از اخذ لفظ علم، تبیّن، رؤیت و امثال ذلک این است که اینها طریق محض هستند به واقع، در موضوع حکم هیچ تأثیری ندارند. ولذا فرموده است که صم للرؤیة و افطر للرؤیة این رؤیت طریق محض است، یعنی صم إذا کان هلال شهر رمضان ثابتا فی الافق سواء رأیته أم لا. بله تا انسان رؤیت نکند احراز نمی کند دخول ماه رمضان را، خب استصحاب می گوید که لم یدخل شهر رمضان، ولکن دخلی در وجوب واقعی صوم شهر رمضان ندارد. افطر للرؤیة هم می گوید ثبوت هلال ماه شوال در افق واقعا این موضوع است برای وجوب افطار. رؤیت طریق محض است. ولذا هیچ شبهه ای ندارد قیام امارات و اصول مقام این رؤیت، چون امارات و اصول قطعا قائم مقام قطع طریقی محض می شوند. چون اگر بنا باشد امارات حجت باشند یعنی جایگزین حجیت قطع طریقی محض می شوند دیگر، والا اگر جایگزین حجیت قطع طریقی محض نشوند دیگر به چه درد می خورند؟ دیگر موردی نمی ماند برای حجیت امارات و اصول. قدر متیقن از حجیت امارات و اصول این است که جایگزین قطع طریقی محض می شوند فی حکم المنجزیة والمعذریة. ولذا استصحاب می کنیم عدم دخول شهر رمضان را، یوم الشک اول رمضان روزه نمی گیریم، اما یوم الشک آخر رمضان استصحاب بقاء شهر رمضان می کنیم روزه می گیریم.

وهمینطور آیه شرفه "وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر" این هم یعنی کلوا واشربوا حتی یوجد خیط الابیض، در افق خیط ابض موجود بشود، تبین طریق محض است. ولذا اگر تبین نشد، ما سحری خوردیم ولی واقعا طلوع فجر شده بود ما بی خبر بودیم روزه مان باطل است.

آقا خب ما به آیه عمل کردیم که وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض، ما تا تبین نشده بود برایمان خیط ابیض سحری خوردیم، وقتی تبین شد دیگر سحری نخوردیم.

می گویند نخیر، این ظهور دارد در طریقیت محضه، قطع طریقی محض است. ولذا در لیالی مقمره آقای خوئی روی همین حساب فرموده تبین موضوعیت ندارد، بخاطر مانع که نور مهتاب است ما خیط اسود را نمی بینیم، اما مهم نیست، مهم این است که بالاخره خورشید به جائی رسیده است که بر افق زمین می تابد، یعنی نور خورشید از پشت زمین افق زمین را مقداری روشن می کند. حالا یک نور قوی تری هست که جلو بروز آن روشنائی توسط خورشید را می گیرد، ولی تبین موضوعیت ندارد طریقیت محضه دارد. ما حساب می کنیم می بینیم دیروز که مهتاب نبود ساعت پنج صبح طلوع فجر شد، امروز ساعت پنج و ده دقیقه هم تبین نشده، ولی چه فرق می کند طلوع فجر که شده کافی است. البته این را ما قبلا بحث کردیم و به آقای خوئی اشکال کردیم، ولی فعلا بیان ایشان را عرض می کنیم.

چرا این بزرگان استظهار کرده اند ظهور این الفاظ را در طریقیت محضه؟

می گویند عرف اینجور استظهار می کند که این عناوین مرآت هستند به واقع، دخلی در ملاک حکم واقعی ندارند. این استظهار عرف است. این عناوین جنبه طریقیتشان غالب است، عرف به اینها که نگاه می کند نگاه می کند به عنوان طریق ومرآت به واقع، چون آینه ای واقع را در این آینه می بیند. موضوعیتی برای این آینه قائل نیست که جنسش سنگ است یا پلاستیک است، مهم این است که واقع را نشان می دهد. این فرمایش این بزرگان.

در مقابل این فرمایش گفته می شود که وجهی ندارد ما الغاء کنیم این عناوین را از موضوعیت. ظاهر صم للرؤیة وافطر للرؤیة این است که رؤیت موضوع وجوب صوم و افطار است. البته آقای خوئی هم می گفتند ظهور اولی این عناوین در طریقیت محضه است، والا اگر قرینه خاصه بود مثل افتاء به علم جائز است، إخبار به علم جائز است، قضاء به علم جائز است، آنها را قبول داشتند که مناسبت حکم و موضوع قرینه است که علم اخذ موضوعا لجواز الإخبار. اگر واقعا یک مطلبی باشد ولی شما شک دارید نباید خبر بدهید، قول به غیر علم است، این مناسبت حکم و موضوع در آن هست. نه اینکه موضوع جواز إخبار ثبوت مخبر به هست واقعا ولو شما علم به آن نداشته باشید. اما در غالب موارد قرینه عامه است و می گوید این عناوین دخلی در موضوع ندارد.

ما دو تا اشکال داریم به این فرمایش آقای خوئی و من تبعه:

اشکال اول: این است که اتفاقا عرف استظهار موضوعیت می کند از این خطابات برای عنوان علم و رؤیت و تبین. مگر دو تا خطاب داشته باشد، یک خطاب بگوید إذا طلع الفجر فصم، یک خطاب بگوید إذا علمت بطلوع الفجر فصم، بله این را جمع عرفی می کنند می گوید إذا طلع الفجر فصم موضوع حکم واقعی است برای وجوب صوم، إذا علمت بطلوع الفجر فصم این موضوع حکم ظاهری است ولی برای واقع طریق محض است. ولی اگر ما فقط یک خطاب داشتیم، یک خطاب فقط می گفت إذا علمت أن مایعا خمر فیحرم علیک شربه، ما روشن نیست که بگوئیم در فرض شک نهی از شرب واقعا داریم. بله مفسده شرب هست، اما مفسده به حدی است که شارع تحریم فعلی بکند؟ این معلوم نیست. این اول الکلام است. مناسبت حکم و موضوع می گوید علم به خرمیت مایع موجب مفسده شرب این مایع نیست، اگر این مایع خمر است شرب این خمر مفسده دارد، اما حکم فعلی که فقط تابع مصالح و مفاسد در متعلق نیست، ملاکات دیگری هم حاکم است، لولا أن اشق لی امتی لامرتهم بالسواک، خب مسواک زدن مصلحت ملزمه فی حد ذاته داشت، اما مصلحت تسهیل اقتضاء کرد واجب نکنند. خب شاید در یک جائی هم مصلحت تسهیل اقتضاء کرده واجب نکنند و حرام نکنند مگر آن معلوم را.

ما یک مثالی بزنیم برای شما: اگر مولا به عبدش بگوید: إذا سألک شخص أن تصاعده، شخصی از تو خواست کمکش کنی ودانستی که او فقیر است به او یک درهم بده. واگر به او کمک نکردی بعدا به من خبر بده. یا اگر به او کمک نکردی بجای آن یک پولی را کنار بگذار بعدا جمع بشود بدهیم به فقراء. خب إذا سألک خص أن تصاعده وعلمت أنه فقیر فاعطه درهما، وإن لم تفعل ذلک فاخبرنی. حالا کسی آمد جلو این عبد را گرفت تقاضای کمک کرد این عبد شک داشت که این آقا فقیر است یا فقیر نیست به او کمک نکرد. شب که آمد خانه جریان را که برای دوستانش توضیح داد گفتند ما آن آقا را می شناسیم آن آقا فقیر است. آیا خطاب مولا از نظر عرفی شامل این عبد می شود که بیاید بگوید مولا همچنین حادثه ای برای من پیش آمد که شخصی کمک خواست از من ولی شک داشتم فقیر است یا نه به او کمک نکردم، عرف می گوید چه نیازی هست به مولا خبر بدهی؟ مولا گفت إذا علمت أنه فقیر فلم تصاعده فاخبرنی، عرف حمل بر طریقیت محضه نمی کند.

در همان مثال طلوع فجر اگر خطاب مولا اینجور بود که وکلوا واشربوا حتی تعلموا بطلوع الفجر فإذا علمتم بطلوع الفجر فامسکوا عن الطعام و الشراب، بعید نبود که ما ملتزم بشویم که اگر کسی نمی دانست اذان صبح شده، ساعتش خراب بود بر اساس ساعت فکر کرده هنوز اذن صبح نگفته اند سحری خورد، بعد فهمید که اذان صبح گفته بودند، چرا امتثال نکرده این امر مولا را؟ کل و اشرب حتی تعلم بطلوع الفجر فإذا علمت بطلوع الفجر فامسک عن الطعام صدق می کند.

بله ما قبول داریم عکس مطلب را، که اگر این آقا تخیر می کرد اذان صبح شده است، ولی چون زیاد گرسنه بود ادامه داد غذا خوردن را، تا ده دقیقه همینجور می خورد، بعد دید صدای اذان مؤذن مسجد بلند شد. گفت من دقیقه پیش فکر می کردم اذان شده، معلوم شد آن اذان اشتباه بوده، بله متفاهم عرفی این است که آن علم به طلوع فجری که اشتباه بود او مهم نیست، این آقا ملاک واقع را ومصلحت صوم را استیفاء کرده است، چون آن ده دقیقه واقعا طلوع فجر نشده بود.

اما از این طرف شما حساب کنید که آیا مصلحت امساک از طلوع فجر تمام الملاک است یا نه شاید جزء الملاک است و جزء دیگر برای ملاک حکم الزامی مصلحت تسهیل است که تا یقین نکند این مکلف به طلوع فجر ولو واقعا طلوع فجر شده بتواند سحری بخورد. بعد که طلوع فجر هم شده بود و این هم علم پیدا می کرد که علم می شود جزء الموضوع، جزء دیگر موضوع طلوع فجر است واقعا، آنوقت واجب بشود امساک، کدام عرف استظهار می کند از این خطاب که کل واشرب ما لم تعلم بطلوع الفجر فإذا علمت بطلوع الفجر فامسک عن الطعام والشراب که این علم طریق محض است و حکم واقعی رفته روی واقع طلوع فجر؟ مت که همچنین استظهاری نکردیم، به ذهنمان می آید که عرف حمل بر موضوعیت می کند.

بله اگر خطاب دیگری باشد که هست که معیار را واقع طلوع فجر قرار داده، آنوقت جمع عرفی می کند عرف، این علم را در اینجا حمل می کند بر طریق محض. اما اگر خطاب دیگری نبود فقط همین خطاب بود چرا حمل بر طریق محض بشود؟

آیه شریفه یتبین لکم یک خصوصیتی دارد ولذا من مثال را عوض کردم گفتم کل واشرب حتی تعلم بطلوع الفجر، اما آیه می گوید حتی یتبین لکم طلوع الفجر، این ممکن است تبین لکم یعنی در افق خیط ابیض آشکار بشود، ولو شما علم پیدا نکنید، برای اینکه داخل اتاق هستید ساعت اشتباه بود فکر کردید طلوع فجر نشده ولی در افق آشکار شده بود سپیدی صبح. یتبین لکم شاید به معنای آشکار شدن سپیدی صبح باشد در افق، چه شما علم به آن پیدا کنید یا نکنید. تبین فی السماء. تبین لکم یعنی برای مردم آشکار هست سپیدی صبح، نه اینکه در اتاق نشسته درها را بسته علم پیدا نکرده به طلوع فجر، ممکن است تبین لکم به این معنا باشد که آشکار شده در افق طلوع فجر، منتهی باید رفت دید، من نمی خواهم آیه را تفسیر کنم می گویم در آیه این احتمال هست. ما که بحث فقهی نمی کنیم، کل و اشرب حتی تعلم، تو بدانی طلوع فجر را، می گوید من نمی دانم.

سؤال وجواب: تهرب از علم بحث دیگری است، می آید از اول ماه رمضان پرده سیاه بکشد به پنجره ها که نور بیرون نیاید بعد هم بگوید من نفهمیدم. او تهرب از علم است. شما عادی حساب کنید، نفهمید ساعت اشتباه بود ساعت خوابیده بود نفهمید. خب می گوید کل واشرب حتی تعلم بطلوع الفجر فإذا علمت بطلوع الفجر فلاتأکل ولاتشرب، خب من تا فهمیدم طلوع فجر شده دیگر دست از غذا کشیدم.

پس این استطهار که علم در خطاب اگر اخذ بشود لولا القرینة الخاصة مثل إخبار به علم، در جائی که قرینه خاصه نباشد قرینه عامه اقتضاء می کند که ظهور در طریقیت محضه داشته باشد، هذا اول الکلام و ما این مطلب را نمی توانیم قبول کنیم.

بله قبول داریم که مصلحت ومفسده تابع واقع است الا عند القرینة الخاصة، مثل همان جواز إخبار به علم که مصلحت ومفسده در خود این است که إخبار به علم مصلحت دارد و إخبار به غیر علم مفسده دارد. اما شرب مقطوع الخمریة مفسده در شرب خمر است، قطع ما به خمریت نه ایجاد مفسده می کند ونه عدم قطع به خمریت مانع از مفسده است. ولکن حکم فعلی که صرفا تابع مصالح و مفاسد در متعلقش نیست، ملاکات دیگری هم هست مثل تسهیل و ما شابه ذلک که اینها هم دخیل هستند در حکم فعلی.

هذا هو الاشکال الاول.

بنده یک چیزی عرض کنم: یک آقایی به شما گفته إذا کنت تعلم أن زیدا فی داری فادخل داری، اگر می دانی زید خانه ماست شما هم بفرما. این آقا شک دارد که زید در خانه این آقا هست یا نه، وارد خانه شد در هم باز بود رفت داخل اتاق شروع کرد به نماز خواندن، نمازش که تمام شد صدای زید آمد از اتاق بغلی، معلوم شد که چندین ساعت است که زید در خانه است. آیا عرف استظهار می کند که چون واقعا زید در خانه بوده پس مالک راضی بوده که این آقای عمرو وارد خانه بشود؟ پس این نمازش هم به نظر آقایان صحیح است دیگر، فوقش تجری کرده است. آقایان که می گفتند اگر کسی با آبی وضوء بگیرد که مثلا استصحاب غصبیت دارد بعد معلوم بشود غصبی نیست، چون به رجاء این بوده که غصبی نباشد وضوئش صحیح است. صاحب عروه فرمود، آقای خوی فرمود. إذا توضأ بمایع تنجز أنه مغصوب برجاء أنه لیس بغصب قصد قربت از او متمشی می شود و اگر بعدا کشف شد که غصبی نبوده وضوئش صحیح است. نوع آقایان گفتند دیگر. ما اشکال کردیم وفاقا للسید البروجردی والمحقق العراقی، ولی معمولا می گفتند وضوء صحیح است. خب اینجا هم بگویند این نماز درست است چون واقعا مالک راضی بوده، یا عرف می گوید نه، مالک گفت إذا علمت بأنّ زیدا فی داری فارضی أن تدخل داری. اگر مالک عرب بود، اگر هم عجم بود فارسی اش را می گوید، خب شما چی استظهار می کنید؟ می گوید اگر می دانی زید در خانه ام هست من راضی ام وارد بشوی، می گویی ظهور دارد علم در طریقیت محضه. این حرفها را تا ما به مدرسه ها نیامده بودیم از نظر عرفی اینجور فکر نمی کردیم.

سؤال وجواب: روی علم تأکید هم نکرده است.

ما اینجور استظهار می کنیم، ولااقل احتمال بدهید که حرف ما درست است. شما استظهار می کنید از این خطاب إذا علمت بکون زید فی داری فادخل داری استظهار می کنید که اصلا موضوع رضای مالک واقع کون زید فی الدار است. لااقل بگوئید شک دارد که نوبت به اصل عملی برسد. اما استظهارش عرفا خیلی خلاف انصاف است. و اگر نوبت به اصل عملی برسد موارد فرق می کند. مثلا إذا علمت أن مایعا خمر فلاتشربه احتمال می دهیم که موضوع مایع معلوم الخمریة باشد و احتمال می دهیم که موضوع واقع خمر باشد. نسبت به مایع مشکوک الخمریة برائت از حرمت شرب جاری می کنیم، موافق با حرف ماست. یا در این مثال اذن مالک در فرض شک شما نسبت به دخول زید فی الدار استصحاب عدم اذن مالک را جاری می کنیم، اثبات می کند حرمت تصرف را، اثبات می کند که این نماز باطل است. تجری نیست عصیان است.

سؤال وجواب: آن بحث دیگری است که ما گوئیم از اول ظهور علم در مطلق طریق معتبر است نه خصوص علم وجدنی، کما افاد السید الامام و السید السیستانی، ولکن این غیر از فرمایش آقای خوئی است که می گوید نه علم و نه طریق دیگر هیچکدم دخیل در موضوع حکم نیستند.

بله مثال صم للرؤیة ما قبول داریم او ظاهر در طریق محض است، به دو جهت، یکی اینکه عرض کردیم در خطابات دیگر حکم رفته روی واقع دخول شهر رمضان، کتب علیکم الصیام که فمن شهد منکم الشهر فلیصمه، شهر منکم الشهر، شهد که به معنای علم نیست، شهد یعنی کان حاضرا در ماه رمضان. موضوع واقع دخول شهر رمضان است برای وجوب صوم واقعا. این یک جهت.

جهت دیگر اینکه خود این روایات صم للرؤیة افطر للرؤیة در مقام بیان حکم ظاهری است که می گوید با گمان روزه نگیرید، إنّ شهر رمضان فریضة من فرائض الله فلاتؤدوا بالتظنی، یا گمان روزه نگیرید، یوم الشک را به قصد انه صوم شهر رمضان روزه نگیرید، ولکن بالرؤیة، یعنی باید احراز بکنید، از اول روایاتش راجع به این است که حکم ظاهری را بیان می کند.

ولذا اینکه آقای سیستانی فرموده اند ما سابقا نظرمان این بود که صم للرؤیة رؤیت موضوع است برای این خطاب نه طریق محض، نه. ایشان فرموده سابقا نظرمان این بود یعنی لاحقا برگشتیم، خب حق هم دارند برگردند، ولی ربطی به این بحث ما ندارد، چون صم للرؤیة دو قرینه دارد بر اینکه طریق محض است. ما جائی می گوئیم که قرینه نداریم.

اشکال دوم: می گوئیم جناب آقای خوئی! سلّمنا که إذا علمت بأن مایعا خمر فلاتشربه ظهور ندارد در قطع موضوعی، ظاهرش این است که حکم واقعی رفته روی واقع خمر. اما یک حکم ظاهری هم از این خطاب استفاده می شود و هو البراءة فی ظرف الشک، پس این خطاب حکم ظاهری را هم در فرض شک می فهماند. انشاءالله توضیح ذلک فردا.